



خندیدیم. آخرش نمی‌دانم از کجای طیاره یک کیسه مشکی بزرگی پیدا کرد و رفت دستشویی هواپیما و مشتلق داد که نفرات بعدی آماده باشید که مکان پیدا کردم. هر سیگارش را از صمیم قلب و ریه دود کرد و فوت کرد توی نایلون و در نایلون را با دو انگشت بست اما وقتی دودها به مرور بیرون آمد دستگاه ضدحریق هواپیما آلارم داد و بدبخت شدیم! آن روز سفر بسیار کوتاه شد چون تا خود تهران می‌خندیدیم! حالا یک عکس از دنیای ورزش‌های قدیم پیدا کرده‌ام که کنار دهداری ایستاده و دارد سیگار دود می‌کند. از خودم می‌پرسم مگر جلوی دهداری می‌شد چیزی دود کرد؟ عکس مربوط به آخرین سال لیگ تخت‌جمشید است که همایون رفته نشسته روی نیمکت مربیگری شهباز و دارد بغل پرویز دهداری، پکی به سیگارش می‌زند که عکاس ناتو در همان حال، تصویرش را صید کرده است. صحنه‌ای از دیدار شهباز با صنعت‌نفت آبادان در سال ۱۳۵۷ که نشریه تاج ورزشی با تیتیر شاهینی‌های رقیب زیرش نوشته است: «با اینکه شهبازی‌ها به عنوان مربی تیم از فرانتسس بالکوم نام می‌برند ولی در ورقه‌ای که نام تیم‌ها را در دسترس خبرنگاران می‌گذارد همایون بهزادی را به عنوان مربی شهباز نوشته بودند. و صدا البته همایون هم در کنار زمین حضور داشت و در فرصتی کنار پرویز دهداری قرار گرفت که خود روزی کاپیتان شاهین بود و همایون هم از بازیکنان خوب این تیم به شمار می‌رفت حالا به عنوان دو رقیب که تیم‌شان بایستی در زمین حضور پیدا کنند کنار هم ایستاده‌اند. البته در تیم نفت آبادان هم منوچهر سالیان به عنوان مربی معرفی شده و دهداری از دور بازی‌ها را نظاره می‌کند و در رختکنی آنها را راهنمایی می‌نماید. همه چیز دیده بودیم غیر از اینکه همایون که از دهداری کم‌سن‌تر است علناً نزد دهداری اینچنین پک به سیگار بزند! انگار حالا دیگر کرک و پَر شاهینی‌های اساطیری ریخته بود چون یک دهه پیش از آن وقتی همایون جوان می‌خواست دزدکی پکی به سیگار بزند صدف‌نر داد می‌زدند «داداش همایون! سیگارو بنداز زمین. پرویزخان اومد!»

اولین هت‌تریک‌کننده در دربی سرخابی

سال ۱۳۵۲ برای پرسپولیس و همایونش سالی تاریخی بود. وقتی که در بازی رفت

بی‌میل می‌نمودند. چنان که رسم همه تیم‌های خارجی در این سفرهای تفریحی است؛ مگر در آن ده دقیقه‌ای که برای جبران گل خورده کوشیدند و به خوبی از اشتباهات ناشیانه دروازه‌بان و مدافعان دائماً در حال تغییر تیم میزبان استفاده کردند و صاحب یک پیروزی دلچسب بر تیم پیش‌تاز جام تخت‌جمشید شدند. البته پیشاهنگ جام هم هیچ تعصبی نداشت که از این دیدار دوستانه چه نتیجه‌ای بگیرد. هرچه توانست بازیکن ذخیره و بسپار جوان به میدان آورد تا در روز خداحافظی همایون بهزادی حضور داشته باشند. دیداری که پرسپولیس از یکسو و فدراسیون فوتبال از دیگر سو، بانی این امر خیر شدند که نیکوست اما بهتر آنکه برای جلب تماشاگر، یک تیم منتخب داخلی در مقابل یک تیم خوب خارجی قرار داده شود تا بسان این دیدار دوستانه درآمدی بدین ناچیزی (۴۴۰۵۰۰ ریال که معلوم نیست چقدر از آن دست بهزادی را می‌گیرد) عاید نشود. اگرچه دسته‌گل‌ها و هدایای دوستداران بهزادی بر این دیدار رنگ تازه و غرورانگیزی می‌داد تا اشک شوق را در چشمان همایون، زنش و دوستانش که خاطره او را زنده می‌کردند بدواند. خداحافظ روزهای طلایی. خداحافظ پروازهای جوانی. دیگر مرا نمی‌بینید.

سیگارت را توی نایلون مشکی فوت کن

همایون سرطلابی دیگر از آن روز خداحافظی تا پایان عمر روز خوشی به چشم ندید. انگار هرچه سلطنت داشت در آن ۱۷ سال بازیگری‌اش تازانده بود. دیگر سیگار از دستش نیفتاد. چه در ماه‌های اول انقلاب که او را به جرم ساواکی بودن از امجدیه گریزان‌دند، چه روزهایی که آن بوکسور متقلب به خانه‌اش رفت و دستگیرش کرد و همایون بعد از چند روز حبس نجات یافت و کمی بعد آن مشتزن سنگین‌وزن هم خود، کارما و قصاصش را در یک داستان مسلحانه تجاوز به عنف پس داد و تا پای اعدام رفت. این چیزها طبیعی بود که او را پناه‌نده دود کند. دیگر سیگار از دستش نمی‌افتاد. بسیار بعدترها در جام ملت‌های چین دوره دادکان که با هم همسفر شدیم سیگار از او انگشتش نمی‌افتاد شب و روز. در بازگشت با هواپیما به ایران از فرط لاعلاجی چشمکی بهم زد که این همه راه دور پکن تهران را چگونه دوام بیاوریم؟

جمهوری‌های تازه استقلال یافته، به تیم نفتچی باکو معروف شد. نفتی‌هایی که دو روز قبل از بازی با پرسپولیس، در تبریز به مصاف ماشین‌سازی رفته و با یک گل پیروز شده بودند و البته به قول صمدآقا پورصمدی خبرنگار وقت دنیای ورزش که بعدها مدیر تراکتورسازی در جام تخت‌جمشید شد روس‌ها از گلباران سنگر ماشین‌سازان چشم پوشیدند! دنیای ورزش شماره ۲۶۸ به تاریخ اول آذرماه ۱۳۵۴ درباره بازی بدرود بهزادی چنین نوشت: دسته‌گل‌هایی که نثار ساق‌های طلایی‌اش کردند او را از یک عشق همیشگی دور می‌کرد. تسکین می‌داد. آنهایی که روبروی جایگاه بودند و در همه میدان‌ها - در گذشته‌های دور و نزدیک - برایش هورا می‌کشیدند باز هم مقدمش را در دیدار خداحافظی گرمی داشتند. در زیرجایگاه، زیر ساعت‌ها و همه سکوها، هر که آمده بود، او را به گرمی بدرقه کرد. مردی که رکورددار گل‌های ملی بود (با ۱۹ گل) در آخرین دیدارش با پیراهن سرخ‌اناری تیمی که روی نیمکت مربیگری‌اش بیوک‌آقا وطنخواه نشسته بود در مقابل نفتیانیک باکو برای آخرین بار بازوبند کاپیتانی را بست و در حالی که کشف خود او - ممد زادمهر - در دقیقه ۵۵ اول گل قرمزها را زده بود باکویی‌ها با دو گل عباسوف‌ها (توفیق و آلبروس) پیروز از میدان بیرون آمدند و البته چشم‌های سرخ و خیس کاپیتان بلندپرواز فوتبال ایران را ندیدند که هرچه تلاش کرد نتوانست گلی بزند تا برای تقدیم آن گل به همسرش که در جایگاه نشسته بود دستی تکان دهد و طعم آخرین گل دوران بازیگری‌اش را نیز با او قسمت کند؛ طعمی شبیه کباب‌تره‌های خرم‌آباد که آنجا به دنیا آمده بود و نان و پنیر و سبزی دوران بازی در تیم پرستوی وابسته به شاهین‌کبیر که هرگز از ذائقه‌اش نرفت. اکنون پرستوی فوتبال ایران تیم محبوبش پرسپولیس را تا ابدآباد ترک می‌کرد. دیداری با درآمد ۴۴ هزار تومنی که مشخص نشد چقدرش دست همایون را گرفت یا نگرفت. در تیم نفتیانیک نیز غیر از عباسوف‌ها که گلزنان میدان بودند یک «نمازاف»‌ای نیز بازی می‌کرد که دود دهه بعد برای مربیگری ماشین‌سازی به تبریز آمد و هر جا پایش رسید با شوق و ذوق از پیروزی با پیراهن نفتیانیک بر پرسپولیس مدل ۵۴ قصه‌ها گفت. دنیای ورزش در گزارش بازی بدرود همایون نوشت: بازی واقعاً دوستانه‌ای بود! باکویی‌ها صرف‌نظر از ناتوانی کلی و خستگی ناشی از سفر،

در بازی خداحافظی‌اش را نگاه می‌کنم بدنم مور مور می‌شود. ابتدای بازی پرسپولیس با تیم نفتیانیک باکو، سرطلابی کلام‌الله را می‌پوسد تا برای همیشه چمن‌های اساطیری را رها کند و برود. قرآن بزرگی که در دست ممدبوقی است بهترین هدیه دوستانش بود برای او. نمی‌دانم هنوز در خانه‌اش باقی مانده است یا نه اما آن عکس پر از گل‌های گلایل و رُز در دنیای ورزش آذرماه ۱۳۵۴ بیشتر غم دارد تا حماسه و فلسفه. سرطلابی ایران کفش‌ها را آویخت و دیگر تقریباً از دست رفت. آن روز پرسپولیس‌ها وقتی لشگر بی‌خیال نفتیانیک باکو را دیدند که آمده‌اند با تیم‌های شهرستانی ما چند بازی الاکلنگی بکنند و بروند و صدا البته در پشت پرده نیز اقربای گمگشته خود را در تبریز پیدا کنند فکر کردند که کاجی به از هیچی است و افتادند به این خیال که یک بازی نمایشی هم برای همایون عزیزدردانه‌شان برگزار کنند که سرطلابی نگوید مرا بدون بازی خداحافظی در ابرها رها کردند. دیداری که فقط ۱۲ هزار تماشاگر اهل‌وفا را به آخرین ضیافت همایونی در امجدیه کشاند. امجدیه‌ای که گلزن بزرگ فوتبال ایران تمام جوانی‌اش را آنجا سپری کرده بود و سیزده سال فوتبالش در سطح ممتاز ایران را هم در اصل با چیزی درست و درمان، تاخت نزده بود. همان امجدیه‌ای که او را در این میهمانی خداحافظی بدرقه کرد چهار سال بعد او را با چشم‌هایی گریان از خود راند. امجدیه دل راندن هیچکس را نداشت بلکه بچه‌انقلابی‌ها او را از خانه‌اش راندند. آنجا که او را در اواخر دهه پنجاه به امجدیه راه نمی‌دادند فریاد می‌زد که ای مردم! من همانی‌ام که وقتی بازی می‌کردم، از خانه تا امجدیه و از امجدیه تا منزلم پایم به زمین نمی‌رسید چون روی دوش شماها راه می‌رفتم. اکنون شماها را چه شده است؟ در همان روزهای آتشین بود که دلش طوری تَرک برداشت که تا آخرین روز عمر التیام نیافت. در این بی‌التیامی شاید هیچ متاعی بهتر از مثنوی مولوی نبود که او را در گشتی شکسته‌اش آرام کند.

روز خداحافظی‌اش نشریه دنیای ورزش اول آذرماه ۵۴ با این تیتیر جلد از خجالتش درآمد: سرطلابی فوتبالی ایران کفش‌ها را آویخت و زیرتیتیری به مفهوم همبستگی با او زد که تماشاگران قدر بازیکن محبوب خود را شناختند. پرسپولیس آن روز به مصاف نفتیانیک باکو رفت که روزگاری با لقب دریاداران کشتی‌ها از تیم‌های قدرقدرت همسایه شمالی بود و بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ایجاد

